

## شادی زمین

## گلچینی از فرگرد سوم زند وندیداد

معروف است که آیین زرتشتی زندگانی و شادیهای آن را با خوش بینی می‌نگرد. این ایستار و اندیشه آزادگان و مردم خردمندی که نیاکان پرشکوه مایند، به تلاش و کوشندگی می‌انجامد و جلوه‌ای از آن در بخش یا فرگرد سوم از وندیداد - کتاب یا نسک نوزدهم از اوستای ساسانی و یکی از پنج کتاب اوستای موجود - پدیدار است. در فرگرد سوم وندیداد، در پرسش و پاسخ نمادین، که به زرتشت و هرمزد خدای منسوب است، پیامبر می‌پرسد که چه چیز بیشتر مایه شادی، یا به تعبیر زبان پهلوی در زند وندیداد، مایه "آسانی" زمین است. هرمزد پاسخ می‌گوید که نیایش کردن مردم پارسا، و خانه و زندگانی داشتن آنان، و نیز رونق کشاورزی و دامپروری موجب شادی و خشنودی زمین می‌گردد و کشاورز که غله می‌کارد، بیش از همه، زمین را خرم و شادمان می‌گرداند. کاشتن زمین و دادن خوراک به جهانیان شادی زمین است.

بنابراین نظرگاه، کوشش برای آبیاری و سرسبزی زمین "مینو" یا مثال افلاطونی و صورت ذهنی و روح زمین را خشنود می‌کند. کشتن "خرفشتر" یا جانور موزی نیز همچنان که برای زیستن آسان و خوش مردم سودمند است، مایه خشنودی و آسایش زمین هم هست. این مجموعه پنداشته و تصورات - که اصطلاحات و تعبیر دیو و دروج نیز از آن جمله است و در بند هفتم توضیحی قدیمی برای آن می‌آید - نمایی از تفکر ایرانی کهن را درباره زندگانی و تلاش آدمی برای رونق و شکوفایی آن تصویر می‌نماید. به همراه آن، شیوه‌های رفتار آیینی و سنتی و تصوراتی قدیمی را می‌بینیم که در قالب و پوشش فکری زمان خود تجلی می‌کند، مانند رسم نهادن "نسا" یا جسد در گذشتگان بر سنگ و در فضای باز و "در جای خورشید نگارش" و دخمه، و گناه شمردن به خاک سپردن آن.

امروزه این رسم و شیوه "پرهیزنسا" در ایران از میان رفته است و نیز بسیاری دیگر از آموزشهای کهنه و فرسوده وندیداد، که غالباً دستورهای بهداشتی و پزشکی عهد باستان و پنداشته‌هایی وابسته و پیوسته به آن، یا احکام حقوقی و جزایی آن روزگار بوده، به فراموشی افتاده است. اما زیبایی و دلگشایی آن اندیشه روشن و پر جوش و خروش را هنوز بخوبی می‌توان دریافت و لمس کرد و پسندیدگی و دلپذیری وندیداد کهنسال و

فرسوده را یکی در آن ارجمندی و حرمتی دید که با پیروی از فرمان گاهانی زرتشته برای حیات و رونق و شادابی آن قائل است و در حفاظت زندگان و زندگانی کوشندگی دارد.

۱. < ای ۲ > دادار جهان استومندان ۳، < ای > اشوا! < به > کدامین جای، نخستین این زمین شادترین < است > ( که مینوی این زمین را آسانی از چه بیش > باشد > ) ؟ گفت هرمزد که در آن < جای که > بر < زمین > مرداشو فراز رود، < ای > اسپیتمان زرتشت! هیزم بر دست ۴، برسم بر دست، جام بر دست ( هست که چون < ایدون گویده، پتواسی را گوید )، هاون بر دست، از آشتی ( با نیکان، که ) < کلام > دین را به گفتار فراز گوید ( > یعنی < که همانا یزشن کند ) مهر فراخ - دشت را جوینده ( > یعنی < که او را > زمزمه و < باژ گیرد ) > و نیز < رام > ایزد < پرخرمی را ( و باشد > که تفسیر را < چنین گیرند > و < هست که > مفسر < ایدون گوید که > راستان < رامش نیز > و < خرمی نیز > کنند).

۲. < ای > دادار جهان استومندان اشوا! < به > کدامین جای، دو دیگر این زمین شادترین < است > ( که مینوی این زمین را آسانی از چه بیش > باشد > ) ؟ گفت هرمزد که در آن < جای که > بر < زمین > مرداشو را خانه فراز داده شده است ( > یعنی < که خانه کرده است ) با آتش، با گوسفند، با زن نیک، با فرزند، با رمه نیکو.

۳. پس آنگاه در آن خانه، آباء > باشد < تن زنده، آباد > باشد < راستی، آباد > باشد < رُستنی، آباد > باشد < سگ، آباد > باشد < زن نیک، آباد > باشد < کودک، آباد > باشد < آتش، آباد > باشد < هر گونه زندگانی نیکو ( > یعنی که آن را < بُن و بر بیابد، هست که ایدون گوید همانا > آن < زندگانی نیک که بن و بر > دارد، آباد باشد < هست که ایدون گوید که > زندگانی نیک، بن و بر < بکند ) ( = رشد یابد و گسترده شود).

۴. < ای > دادار جهان استومندان اشوا! < به > کدامین جای، سدیگر این زمین شادترین < است > ( که مینوی این زمین را آسانی از چه بیش > باشد > ) ؟ گفت هرمزد که در آن < جای که > بر < زمین > فراوانتر بکارند، < ای > اسپیتمان زرتشت! جو و علوفه > و < نیز گیاه خوار باری را، ( نیز این ) که آن > زمین < را که بی آب > است < ، آن را آبنمند ( = دارای آب ) کنند ( > یعنی < که

> آب را < فراوان و > زمین را < پر آب بکنند > و < آن > زمین < را که آّبمند > است، آن را < بی آب کنند > (که > هر جای < آّبمند > = پر آب یا باتلاقی؟) را زمین آبادان کنند.<sup>۵</sup>

۵. > ای < دادار جهان استومندان اشو! > به < کدامین جای، چهارم این زمین شادترین > است < (که مینوی زمین را آسانی از چه بیش > باشد < )؟ > گفت

هرمزد که در آن > جای که < بر > زمین < فراوان تر برزایند گوسفند و ستور.

۶. > ای < دادار جهان استومندان اشو! > به < کدامین جای، پنجم این زمین شادترین > است < (که مینوی این زمین را آسانی از چه بیش > باشد < )؟ > گفت

هرمزد که در آن > جای که < بر > زمین < فراوان تر گمیز کنند گوسفند و ستور > ( یعنی < آن جای که در آن > گوسفند و ستور را < پرورند >).

۷. > ای < دادار جهان استومندان اشو! > به < کدامین جای، نخستین این

زمین ناشادترین > است < (که مینوی این زمین را دشواری از چه بیش > باشد < )؟ > گفت

هرمزد که در آن دیو بر هم دوند (که باز دوند آن جای > و نیز < باز دوند > دروازۀ دوزخ)، که در آن دیو بر هم دوند (که باز دوند آن جای > و نیز < باز دوند > در

دروج از کنام > خود < (که چون باز دوند > در < آن جا فراز دوند. هست که ایدون گوید که هرگاه بدوند لواط کنند. دوزخ که > در < زیر زمین > است < ، از

زیر بر آسمان > است < ، و دروازۀ آن بر روی زمین. این که بر بیرون آسمان است یا نه، بر من روشن نه > باشد. به < آن جای باز دوند دروج از کنام > خود < هنگامی که باز دوند. > مفهوم < دیوی > و < دروجی را هر دو همگونگی > ( =

همسانی و یکتایی) > است < ، هست که > فرق آن دورا < نر و مادگی > ( = نر بودن و ماده بودن ) > اهریمنان < گوید. هست که > مراد از دیوی و دروجی را <

گناهکاری > مردم < گوید. هنگامی که نر و مادگی را گوید، همانا دیو را نر و پری را ماده > شمارد < .

۸. > ای < دادار جهان استومندان اشو! > به < کدامین جای، دو دیگر این زمین ناشادترین > است < (که مینوی این زمین را دشواری از چه بیش > باشد <

؟ > گفت هرمزد که در آن > جای که < بر > زمین < بیشتر مدفون خسب سگ مرده یا مرد مرده > ( > در < زیر زمین، نه > در جای < خورشید نگرش > ( = در

معرض اشعۀ آفتاب )، تا > آلودگی جسد با < مینوی زمین همه یکساخت > ( = پیوسته و متصل و یکپارچه) بشود؛ > پس بر مینوی زمین آزار رسد < ، چونان

مردی که < او را > از این بیم < و گزند > دشوارتر < رنج باشد > .

۹. < ای > دادار جهان استومندان اشو! < به > کدامین جای، سدیگر این زمین ناشادترین < است > (که مینوی زمین را دشواری از چه بیش < باشد > ) ؟  
گفت هرمزد که در آن < جای که > بر < زمین > بیشتر دادگاه برافراشته است < یعنی > (که دخمه) ساخته است < که > در آن مرد مرده < جای > داده شده است < در > زیرزمین، نه < در جای > خورشید نگرش- که این < امر > را از آن روی بتر گوید که این < جسد > برای < خفتن > در < جای > خورشید نگرش بیشتر امیدوار بوده است .

۱۰. < ای > دادار جهان استومندان اشو! < به > کدامین جای، چهارم این زمین ناشادترین < است > (که مینوی زمین را دشواری از چه بیش < باشد > ) ؟  
گفت هرمزد که در آن < جای که > بر < زمین > بیشتر باشند آن که کنام گنامینو (= اهریمن) < است > ( < یعنی آن > سوراخ که خرفستران (= جانوران موذی و پرزبان) به آن اندر باشند).

۱۱. < ای > دادار جهان استومندان اشو! < به > کدامین جای، پنجم این زمین ناشادترین < است > ( که مینوی زمین را دشواری از چه بیش < باشد > ) ؟ گفت هرمزد که در آن < جای که > بر < زمین > مرداشو، < ای > اسپتیمان زرتشت! < و > هم زن نیک و هم کودک را به بردگی در راه برانند (همانا این دشواری > و دردگران < به این > جهت بیش است که اسیران < در راه > به باز آمدن > مصمم و علاقمند و < رهسپارتر<sup>۱۲</sup> اند > ) < و > با خاکی و خشکی < آنان را > < آواز فغان > و < خروش > بر آوردن < است > (همانا چون همه در سلسله روند، < آنان را > تباهی و مرگ باشد. هست که ایدون گوید < که آنان را > خاک آلودگی و خشک-دهانی < است > .

۱۲. < ای > دادار جهان استومندان اشو! چه کسی نخستین این زمین را با آن بزرگترین ستایش، بزرگ دارد ( که > زمین < از کدامین کس پررامش تر کرده شود) ؟ گفت هرمزد که از آن < کس که > بر < زمین > بیشتر بر کُند جایی را که در آن مدفون خسبد سگ مرده یا مرد مرده ( < در > زیرزمین، نه < در جای > خورشید نگرش- همانا دوزخ را نگوید، چه، دوزخ را اکنون (= پیش از رستاخیز) کندن نتوان<sup>۱۳</sup> .

۱۳. < ای > دادار جهان استومندان اشو! چه کسی دو دیگر این زمین را با آن

بزرگترین ستایش، بزرگ دارد (که > زمین < از کدامین کس پررامش‌تر کرده شود)؟ گفت هر مزد که از آن > کس که < بر > زمین < بیشتر دخمه برافراشته را بکنند ( = ویران کند ) که در آن مرد مرده > جای < داده شده است ( > در < زیرزمین، نه > در جای < خورشید نگرش).

۱۴. مبادا کس (مردم را) بیرد ( = حمل کند ) یک تنه ( > یعنی < بتنهایی ) هنگامی که بیجان > باشد < ( چون > کسی < بمیرد - این را در سخن گویم که چون > شخص به یقین < داند > که وی < مرده است ). چه، اگر ( کسان > جسد < مردم را) ببرند یک تنه ( > یعنی < بتنهایی )، چون بیجان > باشد < ، بر او ( = حمل کننده جسد) نسوش ( = آلودگی) درآمیزد<sup>۱۴</sup>...

۲۲. > ای < دادار! چه کسی سدبگر این زمین را با آن بزرگترین ستایش، بزرگ دارد (که > زمین < از کدامین کس پررامش‌تر کرده شود)؟ گفت هر مزد که از آن > کس که < بر > زمین < بیشتر برکنند ( = ویران کند ) آن کنام گنامینو را ( > که < سوراخ خُرُفَشْتَران > است، یعنی < که خرفستر را بکشد).

۲۳. > ای < دادار! چه کسی چهارم این زمین را با آن بزرگترین ستایش، بزرگ دارد ( که > زمین < از کدامین کس پررامش‌تر کرده شود )؟ گفت هر مزد که از آن > کسان که < بر > زمین < بیشتر بکارند، > ای < اسپیتمان زرتشت! جو و علفه و نیز گیاه خوارباری را ( یعنی همانا پدید آورند > غله را < تا چون > مردم آن را خورند < ، هنگامی که > سیر باشند < ، نیکی با آن > نیرو < کنند<sup>۱۵</sup>). (نیز این) که آن > زمین < را که بی آب > است < آن را آبنند کنند ( که > آب را < فراوان > و زمین را < پرآب بکنند). (نیز این) که آن > زمین < آبنند را بی آب کنند (یعنی که آبادان زمین را بکنند).

۲۴. چه، نه این زمین را (از آن) شادی > است < هنگامی که دیر > زمان < ناکاشته افتد، هر گاه برای کاشتن کِشْتَمند ( = حاصلخیز ) > باشد < ( که چون بی آب است > باید آن را آبیاری کنند و < بکارند). ایشان ( = این زمین‌ها) را آن بهتر، آبادانی ( > یعنی < همانا > افشاندن < تخم > و دانه کاشتنی < می‌باید). چونان دخترکِ نیکوزسته > که < دیر > زمانی < بی‌فرزند رود ( = بماند)، > پس < ایشان ( = چنین دخترانی ) را > همسر < جوان بهتر (می‌باید)<sup>۱۶</sup>.

۲۵. هر که این زمین را فراز ورزد ( = کشت و زرع کند)، > ای < اسپیتمان زرتشت! با بازوی چپ (و نیز) با آن ( = بازوی ) راست، با بازوی راست (و نیز)

با آن ( = بازوی ) چپ ( با یارمندی یکی با دیگری )، بر او نعمت ( و نان ) سیر  
 بَرند<sup>۱۷</sup>. همانند وی، چونان مرد < است > ( که ) دوست ( = محبوب و معشوق ) ( زن  
 < خویش است و > او را که ) دوست ( = محبوبه و معشوقه ) < خود، یعنی >  
 زن > وی است < ، ( شوهر ) بر آن بسترگاه، امید، فرزند یا افزایشگی فراز بَرَد  
 > یعنی < آستن شود یا > او را < سود<sup>۱۸</sup> بهتر باشد؛ زمین نیز > با کشت و زرع  
 < در بُن ( = اصل و حاصلخیزی ) بهتر بشود یا در بُر ( = بار و محصول زمین و  
 چیدن و برداشتن آن ) .

۲۶. هر که این زمین را فراز ورزد، < ای > اسپیتمان زرتشت! با بازوی چپ >  
 و نیز < با آن ( = بازوی ) راست، با بازوی راست > و نیز < با آن ( = بازوی )  
 چپ ( با یارمندی یکی با دیگری )؛ پس گوید این زمین ( که ) < ای > مرد، که مرا  
 فراز ورزی با بازوی چپ > و نیز < با آن ( = بازوی ) راست، با بازوی راست > و  
 نیز < با آن ( = بازوی ) چپ ( با یارمندی یکی با دیگری ) .

۲۷. هر آینه ایدر آیم برنده ( = می آیم و می آورم )<sup>۱۹</sup> ( و ترا ) باشد که هر گونه از  
 خوردنی‌ها بَرند ( = دهند )، از گِرَد بر آوردن ( = جمع آوری ) غلات ( که >  
 ایدون < باشد که هر چیز نیک > که < او ( = زمین ) را باشد، مگر نخست به تو  
 آورد. هست که > تفسیر آن را محصول < از ده > تخم < شانزده > تخم <  
 گوید).

۲۸. هر که این زمین را نه فراز ورزد، < ای > اسپیتمان زرتشت! با بازوی چپ  
 > و نیز < با آن ( = بازوی ) راست، با بازوی راست > و نیز < با آن ( =  
 بازوی ) چپ ( با یارمندی یکی با دیگری )؛ پس گوید این زمین ( که ) < ای >  
 مرد، که مرا نه فراز ورزی با بازوی چپ > و نیز < با آن ( = بازوی ) راست، با  
 بازوی راست > و نیز < با آن ( = بازوی ) چپ ( با یارمندی یکی با دیگری ) .

۲۹. هر آینه ایدر ایستی بر در < خانه > دیگر ( کسان ) برای پرسندگی ( = سؤال  
 و گدایی ) خوردنی‌ها ( که تا باشد که مگر مرا > خوراک < دهد ). هر آینه، ترا فراتر  
 از دهان، خوراکِ فرو ریخته بَرند ( که آن را که نیکو > است، خود < ببرند > و  
 بخورند < و آن را که بد > است < ، برای تو آورند. پس ترا آن ( خوردنی‌ها که  
 آن مردمان ) برند، > آن باشد که < از ایشان آن > خوردنی < زیاده بر نعمت >  
 است < ( که > اگر < آنان را از > خوردنی چیزی < بازمانده باشد؛ یعنی >  
 هر < آنچه را چنین گران ( = ناخوش و ناگوار ) باشد > به تو دهند < .

۳۰. < ای > دادار ! (به) چه کس است دین مزدیسنان را برومندی ( یعنی که < دین را > میهمانی (= استقرار و حضور) بر کدامین کس > باشد < و آن را روایی (= رواج و رونق) از کدامین کس بیش > است < )؟ گفت هر مزد که با (آن کس که) چیره > است < بر کاشتن جو، > ای < اسپیتمان زرتشت ! > ( یعنی < بذرافشان کوشا).

۳۱. هر که جو می‌کارد، راستی می‌کارد ( که از او > راستی < کاشته می‌شود > و به بار می‌آید < ). < او > دین مزدیسنان را فراز به بلندی برمی‌افزاید (یعنی که < از او > آن را روایی (= رونق و رواج) کرده می‌شود). آن < کس > این دین مزدیسنان را فراز فربه کند ( که از او > دین < پرورده می‌شود) > چونان که < با یکصد پایمردی (چنان که با پنجاه مرد، دستیاری (= مراقبت و پرستاری) کودک کنند، > و پرستاری کودک را < بخوبی کرده باشد، او نیز > پرورش دین مزدیسنان را < بخوبی کرده باشد)؛ با یکمزار پستان ( چنان که اگر با پانصد زن دایگی کودک می‌کنند، پس بخوبی > دایگی < کرده باشد، او نیز بخوبی > پرورش دین < کرده باشد)؛ بایبور (= ده هزار) یزشن کرداری (چنان که کسان برای نگهبانی کودک چندان یزشن بکنند که همانا > نیایش < پنگه‌ها نام ۲۰ ده هزار در آن > یزشن باشد <، پس بخوبی > برای نگاهداری کودک نیایش < کرده باشند، او نیز بخوبی > نگاهداری دین < کرده باشد).

۳۲. هنگامی که جو داد (= آفریده شد)، پس دیو کوفته شدند (که همی > به < پای > لگد کوب < شدند - همانا که این، همه در آغاز آفرینش > بوده است < ). هنگامی که خوشه ۲۱ داد، پس دیو تهی دل شدند ( یعنی < نومید. هست که ایدون گوید که همانا > آنان را < جان در شکم (= زهره در دل) نماند). هنگامی که آرد داد ( > که < گردی > شکل است < )، پس دیوان گریستند ( که شیون و مویه کردند). هنگامی که گردک ۲۲ داد ( > یعنی < قرص نان)، پس دیو ورپریدند ( که آنان را کودک در > زهدان < فرو افتاد > و نابود شد < ). ایدر بمانند دیو (به میهمانی) > تا < بزند (= نابود کند) گردک (= قرص نان یا چانه خمیر) < آن خانه را که با گناهکاری > می‌کوشد < تا آنان (= مردم) را جو ندهد (= اهل خانه را از نان یافتن باز دارد)، (و آنان) (= دیوان) را به گشادگی دهان، آهن تافته ۲۳ در > حلقوم < انباشته به نظر آید، هنگامی که جو فراوان شود.

۳۳. آنگاه > این < سخن دینی را ایدون برشمارند (که هیربِدِشتان (= انجمن

و درس دینی) تا بر آن کنند (چه) نه کس را از ناخوردن توان > باشد < ( که چون > خوراک < نخورد، پس او را توان نه > باشد < )، (که) نه چیره > باشد < بر > کار < دینداری (اگر دوازده هماغاست<sup>۲۴</sup> همی بسیار نیکو > است < ، چون > خوراک < نخورد، پس او را توان > سرودن < نه > باشد < )، (که) نه چیره > باشد < بر (کار) ورزیدن ( = کشاورزی یا پیشه دیگر)، (که) نه چیره > باشد < بر (کار) فرزنده - خواهی (که بپاکی > در هر < دستانماه ( = طهر واحد) > زن < بسیار می توان > آن را < به جای آورده<sup>۲۵</sup>، > اما < چون > خوراک < نخورد، پس > او را < توان > آن < نه > باشد < ) . چه، از خوردن، هرگونه وجود مادی، زنده > است < (تا سر ( = پایان) زمان معین ( = اجل خویش ) ، > و < از ناخوردن فراز میرد (ابرگ<sup>۲۶</sup> > در تفسیر < گفته است که چون > موجود زنده < بمرد، ناخورنده > خواهد شد < ) .

۳۴. > ای < دادار! چه کسی پنجم این زمین را با آن بزرگترین ستایش، بزرگ دارد (که > زمین < از کدامین کسی پررامش تر کرده شود)؟ گفت هر مزد که با آن (کس که) > چون < این زمین را > فراز < ورزد ( = کشت کند)، > ای < اسپیتمان زرتشت! > خوردنی < به مرداشو، به رادی > و بخشش < نیکو، دهد. ۳۵. هر که این زمین را (فراز) ورزد، > ای < اسپیتمان زرتشت، > و خوردنی < به مرداشو به رادی نیکو ندهد، او را فرو افکند سپندارمذ به تاریکی<sup>۲۷</sup>...>

یادداشت‌ها

۱ - زند ترجمه و تفسیر اوستا به زبان پهلوی است. در این ترجمه فارسی بویژه از منابع زیر استفاده شده است:

- Vendidad, Avesta Text With Pahlavi Translation and Commentary and Glossarial Index by Dastoor Hoshang Jamasp, Vol.I, Bombay, 1907.*  
*Pahlavi Vendidad (Zand-i Jvit- dev- dat), Transliteration and Translation in English, by Behramgore T. Anklesaria Bombay, 1949.*  
*Glossary of pahlavi vendidad, by Dinshah D. Kapadia, Bombay, 1953.*

۲- واژه‌های درون نشانه > < در ترجمه فارسی بر متن پهلوی افزوده شده است. واژه‌های درون نشانه ( ) تفسیر پهلوی بر متن اوستاست.

در ترجمه فارسی از ضبط نسخه‌های حاشیه کتاب هم استفاده، و نیز برخی از معادل‌های فارسی، به دلایلی چون تفاوت‌هایی اندک میان صورت و معنای واژه‌های اوستایی و برگردان پهلوی آنها، با جزئی آزادی و تساهل برگزیده شده است.

۳- استومند: جسمانی و مادی و فیزیکی، آن که وجود واقعی و حقیقی دارد.



۴- منظور از مرداشو، یعنی پرهیزکار و پارسا، در اینجا ظاهراً مرد ستایشگر و دیندار و روحانی است (همچنین واژه *ahlāyih* در بند ۳۳ نیز باید به دینداری و ستایش دینی ترجمه شود). در این بند، واژه‌ها و مفاهیم به برگزاری یزشن، یعنی نیایش و بویژه خواندن یسنا باز می‌گردد؛ هیزم و بوی خوش برای نهادن بر آتش است و برسم شاخه‌های تقدیس شده، و جام - « شیر > است که آن را < جوم > خوانند < « شایست و ناشایست، فصل ۲، بند ۴۳، ترجمه و آوانویسی از نگارنده، زیر چاپ در مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی) - و هاون ابزار کوفتن گیاه هوم برای تهیه نوشابه آن است و پتواسی ظرفی است که در همین مراسم به کار می‌رود. «فراخ - دشت» صفت برای ایزد مهر و «جستن» معادل فرا خواندن و یآوری خواستن است.

۵- *gav*، برگردان پهلوی *rāmača xāstrəm* اوستایی و نام و صفت ایزد رام است. نک. به گزارش یسنا، ابراهیم پورداود، جلد اول، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۳ به بعد، ۲ - ۱۳۱، ۱۷۶؛ نیز یشتها، همو، جلد دوم، تهران، ۱۳۴۷، ص ۷ - ۱۳۴.

۵- فاعل «گفتن» هرمزداست که به زرتشت پاسخ می‌دهد. در جایهای دیگر، با صیغه سوم شخص مفرد، سخن مفسران یا صاحبان فتوی و نظر دینی نقل می‌شود. فعل «هست» نیز باید چنین تکمیل شود: قول یا فتوی یا نظری هست که می‌گوید ...

۶- اوستا: *fra. piθwō* = فربه، چاق، سالم، و فراوان، بسیار؛ پهلوی: *frāz padēx* = در رفاه و تنعم، فرخنده و آباد.

۷- اوستا: *gav* - پهلوی: *gost* = گوشت؛ این واژه اوستایی به گاو، گوسفند، ستور، و نیز گوشت و شیر ترجمه شده است. از موارد کار بردن آن، بویژه همراه با «راستی»، برمی‌آید که معنایی غیر مادی و استعاری هم برای آن قائل بوده‌اند. مثلاً در فروردین یشت، بند ۸۸، زرتشت نخستین کسی خوانده شده است که «ستور و راستی» را برگزید (ترجمه استادپور داود، یشتها). در ائوگمدنجا، بندهای ۸۲ و ۸۳ نیز «رمة راستی» منظور آرمانی مردم نیک، و با صفت «پر رستگاری» خوانده شده است (غمگساری یا برگردانی از بازند اوغمدجا، از نگارنده، مجله چیستا، سال پنجم، شماره ۳، آبان ۱۳۶۶، ص ۲۱۶). در اینجا باید آن را منطقیاً به معنای «حیات، زندگانی نیک، جسم و تن زنده» گرفت. به نظر می‌رسد که این واژه‌ها در زبان پهلوی به معنای زندگانی مادی و جسمانی، و اصطلاحی فلسفی و دینی باشد که احتمالاً معادل لفظ «جسد» در انجیل است: «که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند» (انجیل یوحنا، باب اول، بند ۱۳).

۸- ظاهراً منظور رسانیدن آب از منابع و سرچشمه‌های آن به مناطق خشک، و نیز آبیاری و پخش کردن آب در زمین‌های مزروعی است، و همچنین خشک کردن باتلاقها.

۹- پهلوی: *arθūr grīwag* = پشته و کوه ارزور، که دروازه دوزخ بر روی زمین است و دیوان و دروجان از آن به زمین می‌آیند و دوباره به آن باز می‌گردند.

۱۰- اوستا: *pairika*، پهلوی: *pañg*؛ ماده دیو است. گفته‌اند که بار مثبت در مفهوم «پری» در ادبیات فارسی نو و داستان‌ها و عقاید عامیانه ناشی از تبار غیر آریایی او است که نزد نایرانیان الهای بوده است و ایرانیان زرتشتی او را دیو می‌شمرده‌اند. نک. به مقاله «پری» از بهمن سرکاراتی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۱۳۵۰، ص ۱ به بعد.

۱۱- مفسر می‌گوید تا دخمه، یعنی جایی که جسد را در آن جا در معرض روشنی آفتاب قرار می‌دهند، مایه رنج زمین نشمارد. اما به نظر می‌رسد که در متن اوستایی وندیداد نهادن جسد در دادگاه و دخمه هم زمین را ناخشنود می‌کند. «یکساخت» اصطلاح است و منظور از آن «یکپارچه و کاملاً پیوسته بودن با یکدیگر» است.

۱۲- *amādārtar* = *amādar*، از مصدر « آمدن »، به « رهسپارتر » ترجمه شد. معنای جمله این است که اسیران تمایل دارند و می‌کوشند تا بازگردند، نه آن که در راه به پیش روند. انکلساریا آن را تصحیح کرده و به معنای «نومیدتر» گرفته است و دستور هوشنگ با ذکر احتمال قرائت واژه به صورت «نومیدتر»، آن را «خشم‌دارتر» می‌خواند.

۱۳- در رستاخیز دوزخ نابود و آکنده از فلز گداخته و روان خواهد شد که مظهر نیرومندی و قدرت پاک کنندهٔ ایزدی است. نک. به یادداشت شمارهٔ ۲۳؛ و نیز پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴-۲۳۳، ۲۳۹.

۱۴- در توجیه ممنوعیت حمل جسد به وسیلهٔ یک نفر بنتهایی، گفته می‌شود که «نسوش» یا دیو آلودگی به کسی که جسد را شخصاً، بنتهایی حرکت دهد، هجوم خواهد آورد و او را آلوده خواهد کرد.

۱۵- در کتاب شایست ناشایست، فصل ۱۲، بند ۱۶، می‌آید: «... مردی اگر به مردی نان دهد ... هر آن کرفه (= ثواب) که او به آن سیری (= هنگام سیر بودن با آن نان) بکند، او (= مرد نان دهنده) را چنان باشد چون که آن (= کرفه) را با دست خویش کرده است.» نیز نان خوردن مایهٔ زنده ماندن آدمی و وجود آدمی موجب رستگاری هستی و پیروزی بر اهریمن است. نک. به پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۴۲.

۱۶- براساس نسخه‌های دیگر می‌توان این عبارات را چنین ترجمه کرد: ... > دخترکانی که < دیر زمانی فرزند جوان > اند، و < ایشان را ویوگان (= عروسی) نیکو (همانا می‌باید).

۱۷- اوستا: - *gaona* (= افزایشگی، سود، نعمت)؛ در متن اوستایی، واژه دوبار در این بند به کار رفته (یادداشت ۱۸) و بار اول، معادل آن در زند *gōna* (= *ser*، سیر، آن که گرسنه نیست) آورده شده است، که آن را به *gōna* (= سیری، گرسنه نبودن) تصحیح کرده‌اند. در نسخهٔ *Mu ۱۱۱۳ gōna*، که اولی را باید برگردان حرفی واژهٔ اوستایی دانست).

۱۸- مطابق دستنویس sp: ۱۳۱۳ که احتمالاً باید *agar gon* = ۱۳۱۳ را به *agar gon* تصحیح کرده‌اند. هر گاه *agar* را به معنای «با» بگیریم و *gon* را برگردان حرفی - *goana* اوستایی بشماریم (یادداشت قبلی)، شاید آوردن دو واژهٔ «افزاینده» و «سود» در ترجمه مناسب باشد. مایهٔ این پنداشته تصور کهنی است که بر اثر ارتباط جنسی از وجود نران نیرویی کاسته و برمادگان افزوده می‌شود (دینکردمدن، ص ۴۷۸، س ۱).

۱۹- تصحیح متن براساس یادداشتهای شمارهٔ یک و چهار و پنج و شش دستور هوشنگ است.

۲۰- ینگه‌ها تام واژه‌های نخستین و نام بند ۱۵، از یسن ۲۷، است. (گزارش یسنا، ابراهیم پورداود، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۲). این نیایش کوتاه، همانند اشموهو و یتاهوویریو، در دنباله و همراه بسیاری از نیایش‌های بلند سروده می‌شود.

۲۱- پهلوی: *suftag*؛ آن را دانهٔ آماده برای آرد شدن گفته‌اند.

۲۲- واژهٔ اوستایی - *gunda* به معنای «خمیر و چانهٔ خمیر» است و در فارسی معادل آن را باید «گنده» گذاشت که دارای همین معنی است. معهداً، چون در تفسیر پهلوی آن را *gōna* و *kulāčag* معنی کرده‌اند، باید ثبت *girdag* = *girdag* را درست شمرد و آن را به «قرص نان» برگردانید. ظاهراً در روزگار برخی از شارحان یا کاتبان پهلوی آن تفاسیر، واژهٔ «گردک» جای «گنده» را گرفته بوده است، چنان که در زمان ما، کلمهٔ «نان» در اینجا تناسب بیشتری دارد.

۲۳- آهن تافته، یا فلز مذاب و گداخته، ابزار نابودی دیو و دوزخ است و فلز و سلاح فلزی نماد